





Mp 15

7786.

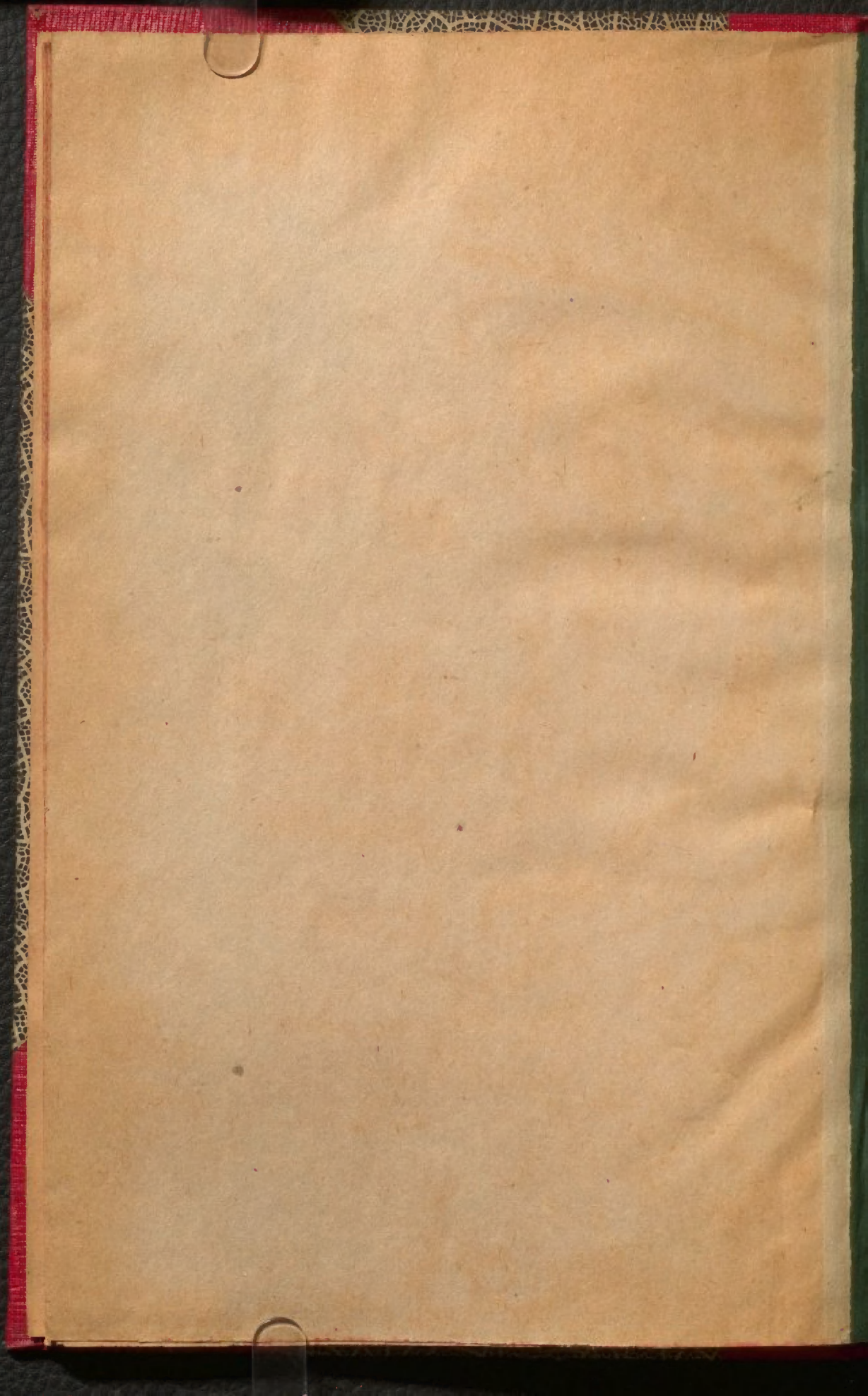
~~11~~ 22

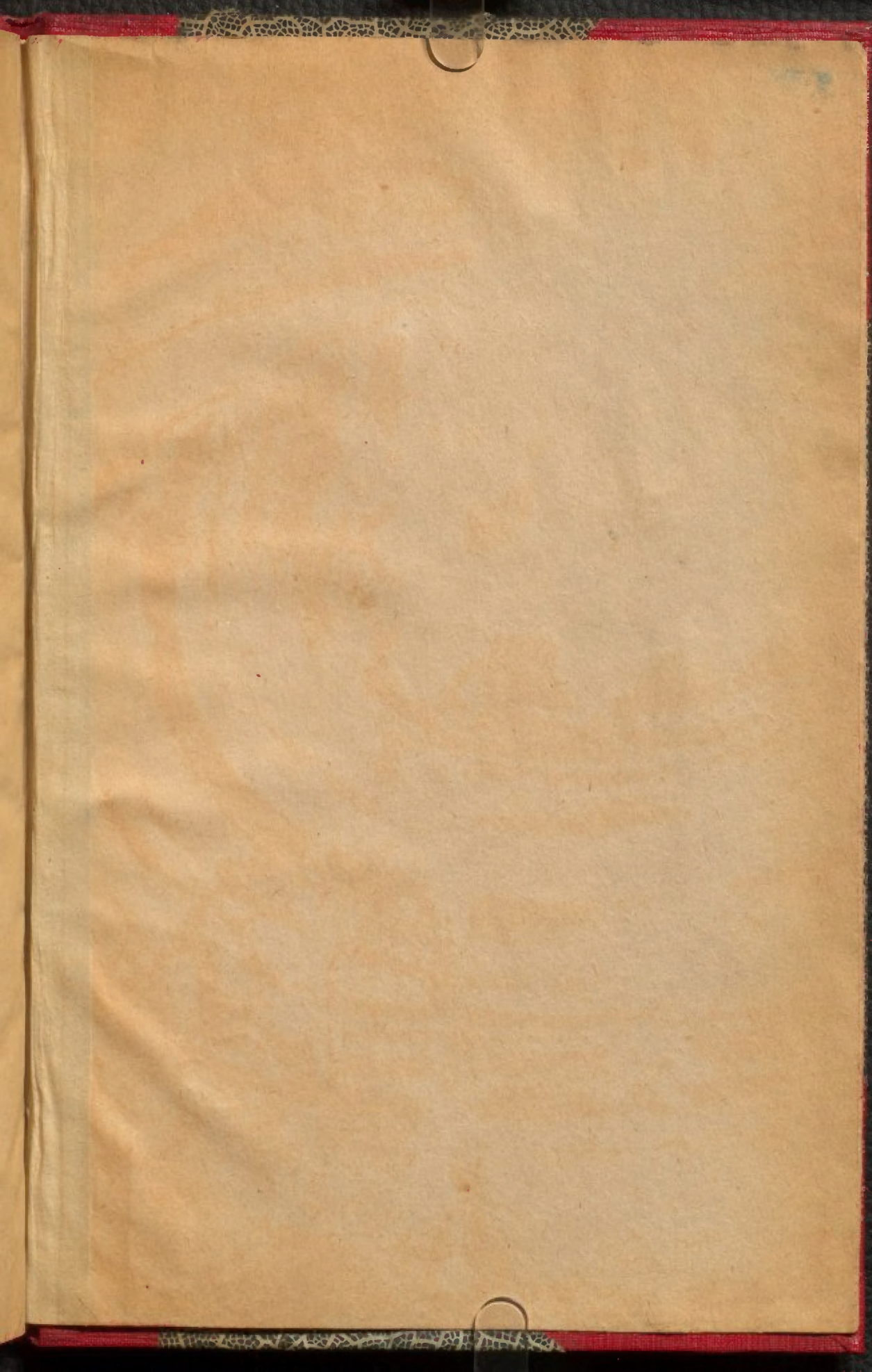
WK u 2

FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7786 22



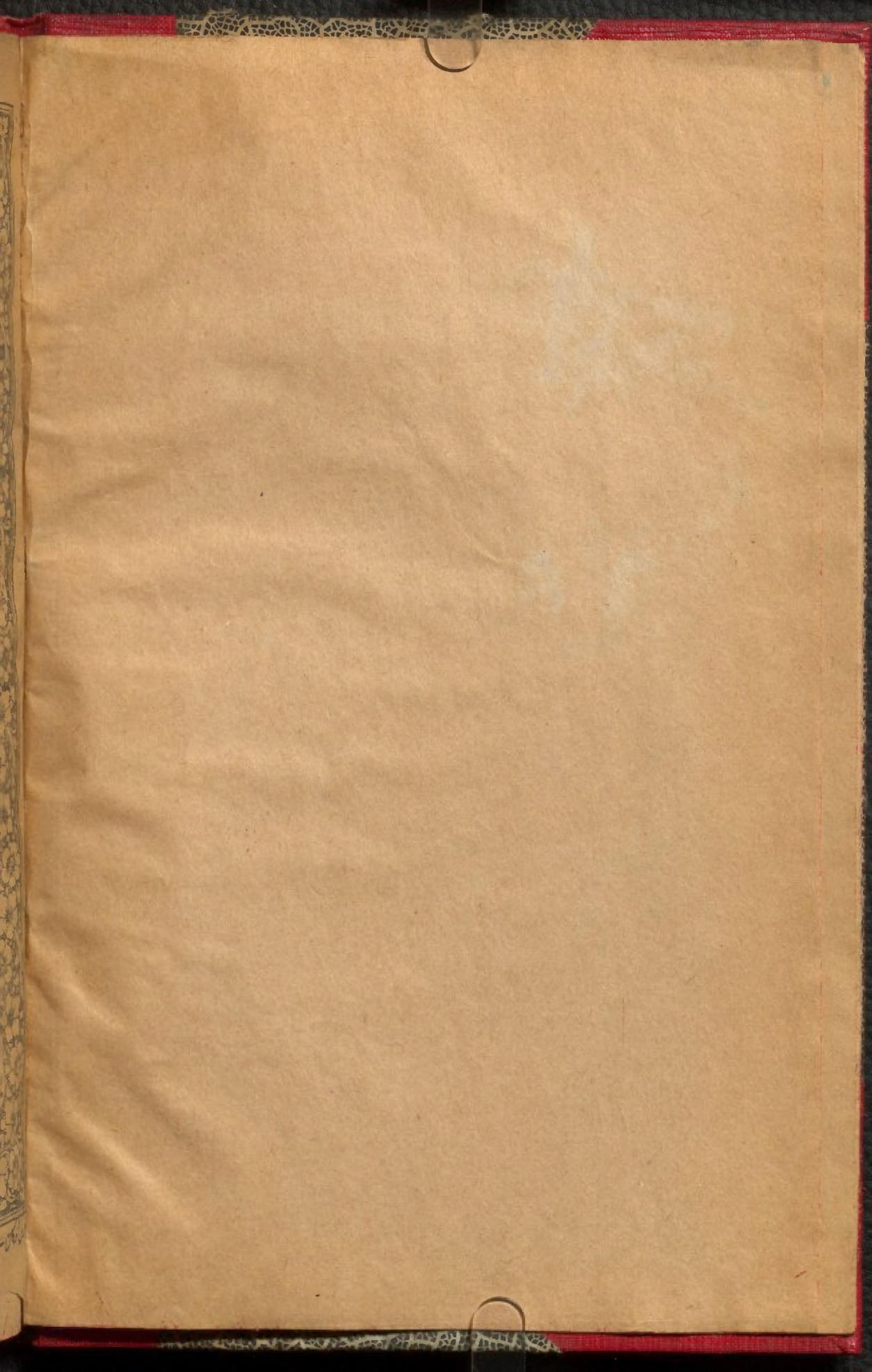






AP  
15







مَدَنِيَّةُ اللَّهِ لَا فَوْهَ إِلَّا بِاللَّهِ

احمد الله المنة له مصنفه جناب مولوی حکیم ناصر علی صاحب عیال پوری سہیلی بہ



حسب فرمایش جناب مرزا عنایت علی بیگ صاحب عنایت لکھنؤی

مَطْبَعَةُ دُرِّ قَوْسِ وَاقِعِ کَرْدِیہ  
دہلی



مفردات امری ح تکلم

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي جعل الصعوبة وسيلة للحصول والخير والاطاعات  
 تربية قلوبهم لشهواتهم وسميات قلوبهم لشرارهم فاولون شقاء لكل واحد منكم  
 مرض دواء ودرع فيه خصائص متضادة وكيفيات متخالفة لا يعلمها الا الله وحده  
 اللهم والهوى وقرعها بالمفحرات الياقوتية الزبد والنفوس والاعتقالات قبل موتنا  
 فربما كان من اجرة نجسنا نكون اقرب من ان يكون سبيلنا قسرا على الطبيب  
 القائل في دفع البطل عجرة وصيدا الذي احيانا هو اوت مائة عام الذي هو اعظم من اجرة  
 من نفع قرايين حكمته بالانفة والبراءة والارص والاجدزم هو انهم كرامات لهما  
 من جوب وارشفاء كرامته الكاملة لفي بها ويداود ليلنا ونحققا سقائل لم يؤمن به  
 وجهه الذين منهم الصديق الرقيق في النار وعمر الفادق الاشدة على الكفار وعثمان ذو  
 السر الله الواحد القهار شاب والنجح المحمدي الكرام وسيد الشباب اهل الجنة  
 صلى الله عليه وآله وسلم وعلما قاطعة لزم سربا واليتول والاسرار المهابرين والافان  
 ملكك لبريقه صار الكفر حيا منه راو لا سلام مشورا نقادوا فذا اجميلا وانفقدوا من  
 الملك في شفاء الاسلام كل مريض عيلا اما بعد سيكيتي يا رازي فسر محمد ناصر على ابن

لكن كسب كل واحد منكم  
 بيب يتي اذ كان شدة  
 باب  
 فاني مدرك ان الجوار  
 بهر في بركان و  
 شغ فدا  
 كن كسب كل واحد منكم  
 السلام في كل زمان  
 اول في  
 مسو  
 ايجاستان اعرف  
 راجبه جسد  
 بكم  
 ان ما في شمس  
 من استان وكان  
 من الارض  
 في هذا  
 في هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الصعوبة وسيلة للحصول والخير والاطاعات  
 تربية قلوبهم لشهواتهم وسميات قلوبهم لشرارهم فاولون شقاء لكل واحد منكم  
 مرض دواء ودرع فيه خصائص متضادة وكيفيات متخالفة لا يعلمها الا الله وحده  
 اللهم والهوى وقرعها بالمفحرات الياقوتية الزبد والنفوس والاعتقالات قبل موتنا  
 فربما كان من اجرة نجسنا نكون اقرب من ان يكون سبيلنا قسرا على الطبيب  
 القائل في دفع البطل عجرة وصيدا الذي احيانا هو اوت مائة عام الذي هو اعظم من اجرة  
 من نفع قرايين حكمته بالانفة والبراءة والارص والاجدزم هو انهم كرامات لهما  
 من جوب وارشفاء كرامته الكاملة لفي بها ويداود ليلنا ونحققا سقائل لم يؤمن به  
 وجهه الذين منهم الصديق الرقيق في النار وعمر الفادق الاشدة على الكفار وعثمان ذو  
 السر الله الواحد القهار شاب والنجح المحمدي الكرام وسيد الشباب اهل الجنة  
 صلى الله عليه وآله وسلم وعلما قاطعة لزم سربا واليتول والاسرار المهابرين والافان  
 ملكك لبريقه صار الكفر حيا منه راو لا سلام مشورا نقادوا فذا اجميلا وانفقدوا من  
 الملك في شفاء الاسلام كل مريض عيلا اما بعد سيكيتي يا رازي فسر محمد ناصر على ابن

لكن كسب كل واحد منكم  
 بيب يتي اذ كان شدة  
 باب  
 فاني مدرك ان الجوار  
 بهر في بركان و  
 شغ فدا  
 كن كسب كل واحد منكم  
 السلام في كل زمان  
 اول في  
 مسو  
 ايجاستان اعرف  
 راجبه جسد  
 بكم  
 ان ما في شمس  
 من استان وكان  
 من الارض  
 في هذا  
 في هذا



استغرق بکار احوال حضرت مسبب الاسباب والمبادی شیخ حمید علی غیاثی نورانی میسر  
عظیم آبادی شغل اندک آنرا با خیر امن از لایها که جمعی کثیر از اصحاب و ائمه جمعی غیر از اصحاب  
صادق دست قتران بدین مضمون و باستبداد و اسماح پیشین مذکور که چنانکه کتاب ناصر المومنین که  
بکمر بست زخار بگونه کشیده و در دست پیران جواهر آید از بدی برآورده باعث نفع عام و فائده  
تمام شد و قبول طبایع این محبین اگر محقری مخفی برادر و برادر برادر و روزمره و انور و جمعی از شیخ  
با کمال و در وجه بیان ترتیب مع بعضی از اصطلاحات طبیع که حفظش اولیای طب فن را ضروریست  
بل فرض عین و لایبی تالیف نموده آید و رنگ جهان است از آینه ظاهر مایان زدوده که از جمیع  
طرف مطلوبات که اولاً بهر سید نش خلی و دشوار و ثانیاً بهر کیش عمری در کار و ارسیم و از حفظش  
بر او و ارسیم لایبی تراکم افکار و هجوم و ناظم احوال غنوم و بدون فرصت عقا صفت ادویه ضروری  
را بر رقی چند از کتب مستبر و جمع نمود و می به مفر و است نامری نمود و مخصوص یک مقدمه است  
و چهار باب که در مطالب فن را عقلا و مستحقان اینقدر برای نسخ نویسی روزمره و در کتب مرکبات  
ضروری ضروریست و پس دبائی است و حال بالایی و هوس و آواز خلفه ان این چنین دگر چنان این  
نگارش آنکه اگر از مشک و غیرش بدل و بدل از رقی یا بند برن فقیرم بدای خیر فرقی رساند که  
غرض از تالیف مفرقات همین است که تحصیل تحسین و آفرین و اگر از متن طبیعت و قید به  
سیرش تنفره شوند و بدل عقوبت شوند و در فقیر می بخوشند و یا بعد تحقیق بل تدقیق به غیر اصل یا اصطلاح  
آن گویند اما انا شروع فی المقصد و متوکلا علی فانرا خیر و الحمد مقدمه و بیان معرفی چند که علم نامه  
قبل از شروع در مقصد و لایبیست متکبر شش فصل فصل اول در تعریف و موضوع و فایده  
علم طب بدینکه طب دلت یعنی شکر و صلاح و عادت و عادت و با اصطلاح طبایع عبارت از علمیست  
بقوائین که شناخته شود و از آن احوال بدن انسان من میست الصحة و طریض برای حفظ و از اول  
بقدر مکان و المناسبه التي بینها لا یخفی علی الطیب البلیب موضوعش بدن انسانست از آن جهت  
که هیچ است یا بعضی فحاشیتش صدور افعال میجو و حفظ صحت حاصل است و بهر واد صحت زایل  
فصل دوم در معرفت مزاج و درجات اربعه ادویه مزاج عبارت از کیفیتی علم است و در  
بیوطه تشابه الاجزاء حاصل از کیفیات بسیطه متضاده اگر اطلاقش بر او باشد و در فحاشیتش











خفزه البیض غلبه فانیه تجد لسان الثور لوز السکونیم اودویه حار رطب بدرجه دوم  
 اسفیداج اسفندق راتنه بزرلمیون لکیمج بزر حب الزلم حب القطن شرافیه مسندی  
 اودویه حار بدرجه اول رطب بدرجه دوم اودویه حار بدرجه اول شفاف توت حلوتین  
 شقاق قل قصب السكر قلکاسس کزنی بویسا اودویه حار بدرجه دوم رطب  
 بدرجه اول بزرالمه ورنه بزرلمیون بزرلمیون حمیزه رطب رومیان سا بودانه عسکر سرخ  
 شفاف قلع ووا حار بدرجه سوم رطب بدرجه اول بزرالمه وروای حار یابس  
 بادخنان بری با بچی بزر کزنی بزرالمه بزرالمه حب الکرم داربله سکیور  
 زان بزر سلا جیت سکت شتر خا رخصاره اسنتین عزتی السک کزنی کسوی اودویه  
 حار یابس بدرجه اول اودویه اسراش اقلیل الملک باد آورده بندق خمره الطرفار  
 خشک قلب گلو خا رنسرین اودویه حار یابس بدرجه دوم آبنوس ابو حلسا اهل  
 اسلق اذغرا سارون اسلق الکبیر اسلق الفلفل اطفا الطیب انجودان آیرسا باد بزرلمیون  
 بادخنان باد یان خطای بزرنگ کابلی برنجاسف بزر ایل بزر الکرس بزر اکرمل بزر بقله  
 الانصار بزر الکراش بزر ایل سببا سبک بزر بول بزر بیدان بندق هندی جمن سفید بزر بکره  
 شترنج چای خطای چلا پا بزر القی بزر حب البان حب البان حب صنوبر حب البقر حب  
 الحلب حب الخبز حب خراش هندی خولجان خیری دار بزر حبی دار فلفل رت الشوس ریوند  
 چینی زرد آوند حرن زرنب زرنبا و زرنج زرد فای یابس سعد سحاحیه سبک سبیل الطیب  
 سدر وین شافل شبت شکامی شیطرح تیلیم صبر صبر البیض قیل لخل عصفور قوادینا  
 فرمشک قودنج نهی قوه قاقله کبار شتران کشر اصل الکرس قصب الزیره قلقطار قنبیل  
 کیم کیم کردیا کما ذربوس کزنده لسان الصافیر مر قشیا مشط الغول مصطکی ملح اسود طح اندرا  
 سوسلی نار قهر نار مشک نفع نمک سانجهره سح الکوا یروج یاسمین اودویه حار یابس  
 بدرجه سوم اجوآین دیسی آذر بون اطریلال البقر شتر خا رنسرین انجودان انجودان بزر آ  
 بزرالمه بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون بزرلمیون  
 باقیات نوم جالبه جلد و حنطیا ناجه انخرا حب الفیل حوت تمام خربق آیتن خربق اسود و دنج







بطبع هندی بقله پانیه بختی بیدانه تخم پیچچین چکوتزه تخم سرطان هری صرب طحلب قنار  
 قند قرع کسیر دکنو گل نیلوفر لین النساء است شمش دوای بار و رطب بدرجه  
 سوم فطر ادویه بار و بدرجه اول رطب بدرجه دوم اجاص بنفشه سمک ادویه  
 بار و بدرجه سوم رطب بدرجه دوم بزر قطنا بزر القزخ بقله الحما- ادویه بار و بدرجه  
 دوم رطب بدرجه اول بزر القزخ بزر استخاش بستانی قلات دوای بار و بدرجه  
 دوم رطب بدرجه سوم زیتق ادویه بار و یالین آلو اسرخ بزر الحما بزر البقله  
 الیانیه بزر النیلوفر لین افروز جنس حب الیاس حب الرمان حب الفصفه سکر احت  
 سنگا و اقشرا صل الرمان مان غبار الری قرطاس کوبی مشکدانه ادویه بار و یالین  
 بدرجه اول مام شیره منگ نشادرق نقره ادویه بار و یالین بدرجه دوم  
 دابار اتبیر یالین استیلان بزر الورد بزر الحما بزر لسان الحمل تخم قره هندی- تیوانج- بستانی  
 حاشا حب الیاس حجر المیشب حرم حلزون خنزوب بری همان مویه رمان حاتم ریباس  
 سفیده کاشوی سماق صدف حلین غنوم طین مغزه مدس عقیق عنب الثعلب فوفل  
 قشره افستق قشره الرمان قشره البیض کاج کته لؤلؤا میثامر جان ادویه بار و یالین بدرجه  
 سوم آنکلت تخم انجبار بزر الیونج بک تخم خنقاش سیاه جوز السردوم الاوین لیرجه  
 طر اثیث عقرب تقاح ادویه بار و یالین بدرجه چهارم افیون الماس  
 جوز المائل خاق الزا و یه بار و بدرجه اول یالین بدرجه دوم اشل اس بلبل  
 باقلا بزر الحماض پیرونه بلوط تخم توتیای کرمانی جاو کس حنا خنزوب بستانی خلد خن سفر  
 جل حامض طین ارمنی عقیق کل مسخ ادویه بار و بدرجه اول یالین بدرجه  
 سوم اقایا مرادارخ ادویه بار و بدرجه دوم یالین بدرجه اول امزه بری  
 پوست خنقاش توت کرس زعفران لیون ادویه بار و بدرجه سوم یالین بدرجه  
 اول یالسه صی الرامی ادویه یالین بدرجه سوم بار و بدرجه دوم اغدا تخم  
 قره الاشل جامون فل زعفران مدسی محمول صندل مرغ طباشیر سفید موج کس  
 ادویه بار و بدرجه سوم یالین بدرجه دوم تخم خنقاشن بری صندل سفید محمول سوم در



صفات او و یه مفروضه و اساسی آنها اگانال خودنده و دوا نیکه تحلیل و تفریق اجزای جوهر اعضا  
ناید بدل دوا نیکه قائم مقام دوا ی دیگر شود فعلاً و تاثیر برگاه آن دوا یافته نشود و جاذب  
کننده اخلاط و رطوبات بظا هر جلد و آنچه شده به جذب بود و هر دو یکا نرا از عمق بدن میکشد و  
عرق النساء و اوجاع مفصل نثاره را ضداد آید و تنقیه نفع میشود جالی پاک کننده رطوبات  
لزمه از مسام و هر دوا نیکه جالی بود پس آن سبب جلا نمودن طبع هم بود اگر چه در وقت آنها لیه  
نموده جلد بسته کننده اخلاط و رقیقه جالی سترنده یا شست کننده موارض عازر گرداننده  
مواد از رختن سوی عضو و اوت عاصر فشارنده عضو تا رطوبات و اخلاط عضو جدا گردند و فعال  
صاف کننده سطح عضو از اخلاط قاذره و تر یاق دوا نیکه حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی  
ناید که بآن دفع ضرر سم از آن نماید و گویند که اسم تر یاق مخصوص مصنوعات و نباتات است چنانکه  
اسم قاذره هر مخصوص بفروا و مسد نیات قاتل کشته و فنی روح حیوانی قایلین بند کننده  
صمغ قاتل هر خراشته پوست فاسد عضو کاوی داغ کننده عضو کا سر الریاح شکننده و دفع  
ریاح غایبه فتنه در اعضا لایق و تفرق اتصال پیدا کننده و به نفوذ خود در عضو میرود و احوال سردی  
کننده و هر چه که در وقت تسخین هم بود پس نافع بود و ارام خاتره را بر زبان تراید و انتها میسوی تو  
جماع بخشنده تولید ماده منی در ریاح منعقد در مجاری اعصاب و اعضا تناسل محفظ  
خشک کننده رطوبات عضو محرق سوزنده محلل رطوبات عضو محکم خارش آورنده  
جذب اخلاط لزاجه سوی مسامات محلل خارج کننده اخلاط چسبیده بعضی از راه بخار جزو بخار  
و هر محلی که در وقت قبض هم بود پس او معتدل بود و نافع بود و استرخا و تسخین مفاصل و او را هم باید  
را محم سرخ کننده عضو ظاهر و او یه محم فعل مقاب میکند محم رجس و حرکت کننده عضو تن  
سطح عضو را فراز و نشیب کننده مدر مخرج ماییت اندام و فضول سالله از راه بول یا عرق یا نیر  
دل چاق کننده فروغ از گوشت صمغ بد خشک کردن رطوبات مرخی نرم کننده قوام اعضا  
کشیته المسام بر استرخا و تسخین یا سانی مرکب القوی دوا نیکه جوهرش مرکب بود از چینه  
که هر یک را مزاجی خاص بود مضاد و یکدیگر ترکیب و رجز و احد امتزاجی تام نیافته بود و بعد و  
در معده اجزای آن از هم جدا گشته و هر یک تاثیر خاص نماید و منشای ظهور آثار متعالیه گردد

[illegible]



بعضی بزدوی و بعضی بدیری حریق آنکه تر یلیکین سطح عضو بخورند میگویند تا آنچه در آن مجتبی بود که  
کمی شکر شود و مسدود نماند و بجای شکر در دهان انگشتان در دهان میماند و مسدود نماند و بجای شکر در دهان  
وضع اخلاط فاسده و قنول رویه از اقامتی و عروق اعضا از راه برادر در دانی که فوت اسهال  
مع الغض بود مثل سور کمال پس آن برای اوجاع معفاصل نفع بود شش اگر سنگی او زنده مصلح ضرر بود  
دیگر باز دارنده و اصلاح حال کول و مشروب کننده مصدر در دسره پیدا کننده مضر بعضی باقوتی  
نقصان رساننده مضرات احشای سفنج تخم خربزه حب الجلب زباج لوز الحلوین البقره و الشیر مضرات  
اسعاشنه انجرو اجمدان اینسون بزرگ گی ترید سقونیا سکیج سینیخ صبر عود بلسان عنبه فقه قاقایه  
قرنفل قنبیل قنطاریون صندل کاردوس کون گیر و لوز المر اچیز بر ج ورق نقره مضرات اینست  
اکلیل الملک بوزیدان تخم خیار تخم گتان جادوشیر حلبه فریون مضرات باه ایرسا الونجار آب  
دوغ آرد ایون بلوطیخ بزر قطونا بزر الشبث بنجاشن بقله الحما تخم ششاس سفید تخم خرفه تخم نیلوفر  
خرا حصرم حاض خل و قورمان حامض ریاس زمر و زوفای یابس سداب شوکران شبنم شکر  
صندل سفید طباشیر عدس فرنجشک فلفلویه فودج نهی فریون کاهو کاسنی کون کافور کردیا کنگر آب  
گل نیلوفر کونکسرات سراج مرزبوش موم مونگ مشک در داحم مضرات بصرباد و روح بزر گتان  
بزر الشبث بقله الحما جرجیر سداب شبنم عدس فلفلویه کاهو کرات کردیا بلخ ناخواه مضرات حلق  
بابونه تخم جزنا فنیاب الزلم خازنجیل زنگار سعد عقیق مضرات دماغ اترج ابو غلسا اجاص  
استر غار ایلچ کلان بارز و تنباکوب الحماک جته الحنفه خرفه حلیب خشخاش سیاه زریق سدر مک عمل  
قشایریق قنطاریون کبیر کبریت نسیم مضرات دندان ولشه اشنان آب شور آب برف آب  
بر چیزهای گرم نوشیدن تین حامضات سهماک شیر خج کرات مونگ مشک مضرات ریه آسارون  
اسطوخودوس ابرسا باد آور و بزر الکلک بزر کشوت بزر الورد بزر لسان الحمل بزر المر و بزر المر و بزر  
کرفس بزر النمام پوست خشخاش تخم خربزه حوز بوا حاشا حب القلت حبافش الحادیخ خشخاش  
سفید و فلی و لوار ربشه حطی زبد الحمر زفت یا بس دج هندی سرس سعد شامه  
منقب یمانی شکاعی شیطرج صغیر طالیسفر طباشیر طین مختوم عاقر قرع اعصی الراعی قاقایه  
کبار قسط مقصب السكر قیصوم کما فیطوس کون کردیا کنش مقل میه سائله نادرین



مضرات صدر بفتح کفاح و قال المدید خبطیا بانو لنجان ریاس عقیق فوفل ماء الورد  
مضرات طحال اصل السوس - آبله برسیا و شان برز البلیح بلطح هندی تخم خار خشک تخم کانی  
نزد صاحب شفاء الاسقام تخم خرفه سیاه تخم کثوث تخم حاض تخم اسفاندر تخم نجین تمر هندی حجر الیهود  
حصض حی العام دار شیعان زر آوند طویل و مدحرج شیر گاؤ طلق طین ارمنی طین مخموم  
غافث فردمانا گاؤ زبان لک لسان الحمل بایشا مضرات قلب بنفشه متینا کوخونجان  
زر بناد مقوم نیا عودق الصفیر مضرات کبد اطریال ابله اترج البلیح اسود برز الورد  
برز البقل لبسانه پیتر وانه طین جلیجین جوز بواجب البان حجر الیهود ملیت خربادار  
شیعان دم الاخون زر آوند طویل زرقاسمان سرکه مقوم نیا سورنجان پستان شمشیر  
خارشونیز صبر فلفل سیاه قشر اترج باذریون قفل نارنگی - مضرات کلیه  
اصل السوس اصل الکبر اطریال البقرالق اذخراشتر حار انجبره برنجاسف  
برز الکراث برز الحماض برز البقل الیمانیه برز الیجان برز البقل لبسفاج حب القطن  
خراف خریق اسودوم الاخون زعفران عرق سلکینج سلینج سنبلی الاطیب شندره  
شتر خار طلق عقیق فراسیون فلفل ابیض قودنج هنری فیروزه قر فلفل کروی الحیة الشمس  
امیران مونیر جهان مرزنجوش مضرات مثانه اذان الفار اششان اصل الکبر  
انجذان برز الکراث برز الحماض حب بلسان حرف حمص حمام دار جینی واسب  
ر فرد سافق هندی سرطان نهري سکینج شادنج شعیر غب الثالب فراسیون  
قسط کاج کبایه لبلاپ کبیر لومر رنجوش مصطلی مغاث نارمشک تور وینلوفر  
ورق طلا مضرات معده ابنوس ابریشم آب گرم ابله اثل جامن اشق الشتر  
نار شیریون وترش افسنتین الفخه انجبر برز گتان برز البلیح برز الفرفخ برز القنب  
برز الجزر بوره ارمنی بهیدانه لوت حلیه نایفیا جامون جیمه حب البان حجر الیهود  
حرف حصرم حلویات خرنوب خباری حطمی حصیه الثالب خیار خیار شنبه وایغری شنبلی  
زبرد و پستان سلت سلق مقوم نیا ساق سکینج سمک تمن سورنجان شحم صبر جرس غناب عشب  
قادیانیا غیل قرطم قرع قشر اترج قنب کبریت کافور کبجد ماء الشبیه مخ مرغیات هند وانه

له  
اصناف فم عدد ۱۷  
اصناف در غلب ۱۷  
اصناف در سوزان ۱۷



مطغی فرد نشاننده غلبه اخلاط حاده متدل بحالت اصلی آورنده اختلاط متغیره و تعدیل کنند  
**معدلات و مصفیات خون** انقیون آلو بخاره براده آبنوس براده شیشم  
براده صندل سفید براده صندل سرخ براده چوب کنار برگ شاههتره برگ حنا برگ نیم  
برگ شیشم برگ صندل برگ بکائن برگ گاوزبان برگ کاسنی برگ عناب اشکلبه شندی  
پوست بلبله کابلی بنج کیوزه پوست بلبله زرد سبغاج تخم کاسنی تخم حنا تخم شاههتره تخم کاهو  
چراغی چوب چینی چمال فالسه چمال کچنار چمال درخت نیم چمال گوندنی سرهبرکه عنبر مغزی  
عناب ولایتی گل نیم گل دهاه گل نیلوفر گل سرخ گل بنفشه گل سیوی گل دهاه گل خالیون  
شندی نیلکشی شربت صندل شربت عناب شربت گدراا اسل سنگبین **معدلات**  
صفرا پیدانه بزرگقونا تخم کاسنی تخم خرده سیاه تخم خیارین تخم اسفاناخ تخم کاهو صندل سفید  
کانور کشنیر خشک گل نیلوفر گل بنفشه مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربزه مغز تخم پیچ شربت  
بنفشه شربت نیلوفر شربت آلو **معدلات** بلغم انیسون اصل السوس مقشده انجیر  
بادبان برنجاسف برسیاوشان خطمی خبازی دارچینی سنبل الطیب گل سسغ قاقاموز  
مقی گلکند عسل سنگبین **معدلات** سودا اصل السوس مقشده انجیر انقیون اسطوخودوس  
برسیاوشان بادرنجبویه باد آورده تخم خرزه پستان شاههتره شکا عی عناب مویز شربت گاوزبان  
سنگبین انقیون مقشق دافع رطوبات ازراه مسام معطرش به تحریک مواد را غنی عطسه آورنده  
معطرش تفکی پیداکننده مغزی دوا یی یا بس بقوبات عروق چسپیده شده پیداکننده بزوف  
خود منخلط غلیظکننده ارواح و قوی و اخلاط و حواس مفتحت ریزاننده سنگ کرده  
و شاندر برزه کننده اخلاط نوزبه متحرک مواد دافنده داخل تجویف منافذ را بسوی خارج  
تا بجاری مفتوح مانند و این از جالی اقوی بود و هر دوا یی حرلیت مفتوح بود و همچنین آنکه مرد لطیف و دو  
و همچنین هر لطیف و سیال هرگاه مائل بحارثت بود و یا معتدل و همچنین هر لطیف که حاض بود  
بفتح خلوات منضج و باضم مفتوح خوش کننده و طبیعت و قوت بخشنده دل مقصر رخ  
رطوبات زخم پیداکنده مقطع آنکه سبب لطافت خود نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح  
ملاصق آن و دفع او نماید بغیر تصرف در فوام خط مقی دفع کننده اخلاط از معده و حوالی آن



از راه دهن مقوی بدن یا تقوی را طاعت بخشنده و مقویات اعضا را میسر و غیره راه و نحوه  
تا هر الما بحین نوشته ام فن اراد الاطلاع علیها فلیخرج الیها ملططه اخلاط غلیظه را رفیق کرده قطع  
کننده ملین نرم کننده اورام و آنچه در معده و معاست برادر دافع کننده همسک منی را از غسرت  
انزال بازدارنده منضج پخته کننده اورام و صلابات و اخلاط غلیظه قیق و رقیقه را غلیظه و سببه  
مرم کرده قابل اخراج کننده نیست اللحم و لحم رویاننده گوشت صالح منوم خواب آور منزل  
لاغر کننده ناشت با ذوب رطوبات سیاله تفلح نفخ پیدا کننده و تسخیل بر یخ شونده بسبب  
رطوبت فضلیه خود و بهر تفلح مصدع و هر چه ششم بود و دو یا یک نفخش در عروق بود البتة منقط و بهی بود  
مانند مغزها و اکثر تخمها یا تخم طعام هضم کننده فصل چهارم در بعض اصطلاحات اطبایا بجزیریکه  
اصلاح مزاج عضو و اخلاط غایب بلاد در رسیده آیزن نشانیدن مریض را در آب نیم گرم  
مطبوح ادویه بقرن کلان انداخته انگباب بخار آب گرم مطبوح ادویه مریض را با بکاسه چیده  
سرنگون کرده تمام عضو یا عضو خاص را ساینند بخورد و سوخته بوش بدماغ یا دودش بجمیع  
اعضای عضو خاص را ساینند برود ادویه سرد و ترتیب داده بچشم استعمال کردن یا شوی به  
آنکه مریض را بر پلنگ یا تحت نشانیده یا پیش را بظرفی کلان زیر پلنگ نهاده دو کس  
مد آفتابه آب گرم یا آب مطبوح ادویه نیم گرم گرفته بهر دو زانویش علی الاتصال بفاصله دو سه  
بالت ریزند و دو کس دیگر زیر پلنگ نشسته بهر دو دست خود را با بز انوی مریض تهاوه تا شستا  
لنگ نبرد و کشند و بکذا تا آب تمام شود پس فوراً آب از پایش بپاچه صاف نموده از انویش  
پاچه چیده تا شتا لنگ و بعد ساعتی ازین طرف کشاید و ازها محفوظ دارند فقط هر دو کت پایش  
را برای خروج انخره کشاده دارند تدلین روغن مالیدن تعلیق آو بخن چیزی بگردن یا دیگر اعضا  
تخمخ چیزی تر بر بدن مالیدن حقه و عمل آب ادویه سهله در محنته کرده بروده را ساینند  
از و بر یا در خانه یا در رحم از راه قبل بطریقش معروف است حمل لته با ادویه آلوده و در بر یا قبل  
برداشتن زرد و سفوف ادویه بر بدن پاشیدن سحوط آنچه در تنی بکماند سکه سپیدی  
سائل از فاصله بر بدن بختن توقف سنون در بار یک کرده بردن مالیدن شیا فیه و  
گفته بخینه هم اینجسته مانند خسته و از کرده یا صابون تراشیده در زهر یا قبل برداشتن یا آب



سایده بنشیند ششوم بوییدن و دواضداد و دوا می ترغیظ القوام بر بدن نهادن طلا و دوا می  
ترقیق القوام بر بدن ماییدن غرغره تحریک مائعات در حلق فتنه دوا بیارجه آلوده بسور اسخ  
عضو نهادن فرزجه دوا بیارجه آلوده به نعل نهادن قطور آنچه گوش یا دیگر سواخ چکانند  
کمد و دوا خشک یا تر بیارجه بسته نیم گرم به بدن نهادن تدریجاً الحلقه چیز رقیق خوشبو بپوشیده  
و غیره کرده مریض را بویانیدن مضمضه تحریک مائی در دهین نفوخ سفوف دوا بندر لویه  
نی در بینی یا عضو دیگر سایندن نطول مائعات را علی الاصلال از فاصله یک بالشت  
بر بدن ریختن و گاهی بر آبرزن و انگباب نیز طلا قش میشود و جور آنچه در حلق چکانند  
فصل پنجم در احراق و تحمیل و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل بعضی ادویه و دسوز شراب الیه  
و مار الحیات و کمار القرع و آب برگ بید و آب برگ شاهیته بدانکه احراق سوختن ادویه است  
برای کسح حرارت آنها مانند زاج و مریمان و یا برای آبی از دیاد حرارت و شدت نفوذ آنها مانند  
سبذ و صدق و نینا کو و توره و غیره و یا برای رفع سمیت جوهر آن مانند کزوم و واقعی و اسود  
سایخ و با قایل محق گردیدن آنها مانند طلا و نقره و ابریشم و اجاز و نحوه و یا برای تلطیف جوهر آنها  
مثل ملایح و یا برای ازاله اجزای غریبه مانند اشد و بوره و سرطان و شایخ آل و غیره و بدانکه  
که در جنس مختلف را با هم ننوازانند مانند نمک و توره و در احراق نباتات و حیوانات و حریر و  
صمغ مبالغه نمایند بخلاف اجار و دوا می محرق را بعد احراق بشویند که غسل و تصویل مانند اگر  
تبریدش مطلوب بود و الا فلا و اشد و ارنب و سبذ و اسود و سارخ و سرطان و عقیق و طلق را بدون احراق  
استعمال نکنند بخلاف ابریشم و انار و حلیه و طلا و عود و کبریا و یاقوت و نحوه که بدون احراق هم استعمالند  
احراق اشد سرمه را صلابه کرده با پیله تازه بزخمیر کرده بطرفی بروی آلوده کنند تا مشتعل شود  
و دوش رفته گرد پس بآب سرد یا برق پر دره بکار برند احراق اقلیمیا و کبریا بر یک رازینه  
ریزه کرده بکوزه مطین کرده سرش نمک بسته شب در تنور گرم گذاشته صبح بر آورده و ده  
بکار برند احراق اسفنج اسفنج را مقراض کرده بروی ظرف بر آتش گذاشته بسوزانند که قابل  
حقن گردد احراق الیمیل بلبله را نیم گرفته بروی خرق در تنور نهاده سوزانند احراق سبذ و مر  
جان و نحوه هر یک را ریزه ریزه کرده بکوزه بجل حکمت گرفته یکشب در تنور گذاشته روز دیگر

دلفنار و دیگر ادویه  
عاده و لطیفه با آله  
مستل با آله  
سوزاننده شود و کما  
از حرارت و شدت آن  
بزرگ تحلیل شده و فواید  
رفت از جوهر عارضه ناری  
که در دست است  
سوزاننده شود و کما  
کشف با آله و غیره  
عاریه باشد پس با آله  
سوزاننده شود و کما  
سبذ و عقیق و سبذ  
احراق و عقیق و سبذ  
و احراق و سبذ  
کما صمغ و سبذ  
مولوی و سبذ



بر آرد تا سفید گردد و احراق بوقر بوره را بطرف سفالی بر افکند  
 گذاشته بگردانند تا بسوزد احراق ششم و ایشیم زوی سر آدمی هر یک را که خواهند  
 شانه کرده بمقراض ریزه ریزه کرده در ظرفی بروی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سوختن  
 گردند که خاکستر گردد احراق هفتم و دهم و یازدهم است احراق حمیه واقعی  
 واسوسلخ نارخانه سیاه زنده را بکوزه مطین کرده در تنور با آتوان گذارند حتی که سوخته قابل سوختن  
 گردد پس بازست نمیکردند برخوار رخداد سازند احراق هجدهم است احراق کبک بزرگ که این را یافته با مفت  
 بار در تنور که لطیفه کرده خشک نموده حتی نمایند احراق نوزدهم است احراق کبک بزرگ که این را یافته با مفت  
 در کوزه نو مطین بسته یا در بوت زبرگران گذاشته سرش محکم بسته در آتش متدا ندارند که سوخته سرش نکند  
 گردد احراق بیست و یکم است احراق کبک بزرگ که این را یافته با مفت بار در تنور که لطیفه کرده خشک نموده حتی نمایند  
 درونی او را دور کرده در تنور کوبیده بکوزه مطین کرده بکوزه آخر بزی یا تنور بروی خشتی گذارند  
 آنقدر که مانند پاک سفید گردد و اگر سفید نشود تکرار عمل لازم و آنچه جوجه بر آورده شود برای افرین  
 عین الفع بود و طریق احراق کف دریا و سنگ گچ نیز همین است مگر در اینجا حاجت شستن با آب  
 نمک نیست احراق زریخ زار ریزه ریزه بر آب ریخته بکوزه مطین نموده سرش محکم بسته  
 و در وسطان سوراخی برای خروج بخار کرده بر افکند تا که دود سیاه دفع شده سفید بماند  
 پس بر آرد احراق زجاج شیشه را نرم ساینده بکوزه مطین یا بون زریگری کرده سرش  
 محکم بسته در آتش متدا ندارند که سوخته سرخ گردد احراق سرطان ماده خرچنگ است همی را  
 پایمال و مانی البطن آن را در کوزه بجا کشته چوبک و نمک شسته و با آب نمک منسول  
 نموده بکوزه نو سفالی مطین بکشت تنور گذارند که خاکستر نگردد احراق صد و بیست و یکم است احراق  
 در مور گذارند تا از هم ریخته و سفید گردد احراق عقرب کژدم نیز زنده را در شیشه مطین یا ظرف  
 مس کرده و سرش محکم بسته در آتش معتدل آتوان یا تنور بکشت بروی خشتی گذارند و بر آند احراق  
 عود هندی و نحوه من الاحساب ریزه ریزه یا براده کرده بکوزه گلی در  
 آتش آنقدر گذارند که زغال گردد و نه خاکستر احراق عقرب و شیب یا قوت و نحوه با من لا  
 جارا الصلته هر واحد را بقدر خود ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کرده در

در کوزه نو مطین بسته یا در بوت زبرگران گذاشته سرش محکم بسته در آتش متدا ندارند که سوخته سرش نکند  
 درونی او را دور کرده در تنور کوبیده بکوزه مطین کرده بکوزه آخر بزی یا تنور بروی خشتی گذارند  
 آنقدر که مانند پاک سفید گردد و اگر سفید نشود تکرار عمل لازم و آنچه جوجه بر آورده شود برای افرین  
 عین الفع بود و طریق احراق کف دریا و سنگ گچ نیز همین است مگر در اینجا حاجت شستن با آب  
 نمک نیست احراق زریخ زار ریزه ریزه بر آب ریخته بکوزه مطین نموده سرش محکم بسته  
 و در وسطان سوراخی برای خروج بخار کرده بر افکند تا که دود سیاه دفع شده سفید بماند  
 پس بر آرد احراق زجاج شیشه را نرم ساینده بکوزه مطین یا بون زریگری کرده سرش  
 محکم بسته در آتش متدا ندارند که سوخته سرخ گردد احراق سرطان ماده خرچنگ است همی را  
 پایمال و مانی البطن آن را در کوزه بجا کشته چوبک و نمک شسته و با آب نمک منسول  
 نموده بکوزه نو سفالی مطین بکشت تنور گذارند که خاکستر نگردد احراق صد و بیست و یکم است احراق  
 در مور گذارند تا از هم ریخته و سفید گردد احراق عقرب کژدم نیز زنده را در شیشه مطین یا ظرف  
 مس کرده و سرش محکم بسته در آتش معتدل آتوان یا تنور بکشت بروی خشتی گذارند و بر آند احراق  
 عود هندی و نحوه من الاحساب ریزه ریزه یا براده کرده بکوزه گلی در  
 آتش آنقدر گذارند که زغال گردد و نه خاکستر احراق عقرب و شیب یا قوت و نحوه با من لا  
 جارا الصلته هر واحد را بقدر خود ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کرده در



آب سرد اندازند و بکفایت مفتحت و قابل سختی گردد و احراق فضا نقره و براده کرده به آب نمک  
نظرف آینهی آتش تند سوزانند و اگر خوب شود قدری گوگرد بران بپاشند و سوزانند احراق  
لوه و مروارید ناسفته را با قدری شیر نظرف سفالی کرده سرش بسته در آتش گذارند و بدست  
بد زمانی بر آرند **احراق ملح نمک** را کونته بچسل غیر کرده در خرقه کتانی گذاشته مطین نموده  
در آتش نقره گذارند که خمیر بسوزد فائده بدانکه لفظ تشویه و تحميص و تقليه اگر چه بالا شتر اک  
بمعنی بریان نمودن است الا گاهی فرق کنند باین نوع تشویه آنکه شی را که مشوی کردن خواهند  
بجوف چیزی مانند سبب و بیایمیر با گل و خوها کرده در آتش با خاکستر گرم دفن نمایند که چنانچه مشوی  
شود چون بصل العنصل و مقنونا و تحميص آنکه در ظرف کرده چار تخم یا دیگر بزور را بدهند و بریا  
نمایند تا اندک سرخ گردد و تقليه آنکه بروغن گاو و غیره بریان سازند تا بوی آرد یا بشکفته مانند بزور  
و بلیه تشویه انیسون و نمک و خرقة الطراف و خوها برود و در اصل سرشته بلیه بسته بگل  
گرفته و در تودر بر آجری گذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را بنجیر گرفته در نور بالای خشتی گذارند  
تا خمیر برشته گردد تشویه سقمونیا محموده را در جوت سبب یا به یاد پوشت تخم مرغ خالی کرده  
گذاشته بنجیر گرفته بروی خشتی در آتش نهند تا محموده جوشیده بجمه مشوی گردد و تحميص بزور  
یعنی بودادن ظرف سفال یا سنگ را خوب گرم نموده از سر آتش برداشته دواى مخصوص  
را در آن کرده بر هم زنند تا بوی آرد و بر آید **تخميص فیون** ایفون را بقدر مغز بادام ریزه کرده  
نظرف سفالی اندک بریان نمایند تحميص تو تیا تو تیار اسوده باب قرص بسته به آتش  
نرم بروی سفالی گذاشته بگردانند تا مشوی و خشک گردد **تقليه بلیحات** پوست  
بلیله را نیم کوب کرده باب جوشانند تا آب جذب شود پس بار وغن زیت چرب کرده برشته  
نمایند بچند لکه سوز و بل بشکفته **تقليه عنصل** و نحوه بروغن زیت بریان نمایند که شق گردد و باطوط  
و نحوه را آنقدر که رنگش متغیر گردد فائده تدبیر و اصلاح بمعنی برداشتن داون است بعض  
او بیه را که تا حدت روایت آن زائل و کم گردد تدبیر انزروت دیر با شیر خرما شیر و خمر خمیر  
نموده بچوب گزنانه آلوده مثل کباب بریان نمایند یکبار و اگر بار دیگر ماسیده با سفیدی تخم  
مرغ آمیخته تکرار عمل فل کنند و قرب باعتدال میل گردد تدبیر پوست بپخته مرغ آن را با آب تیز







دی را دو شانه روزی سه بار که خیسایند و درین اثنا سه بار دوسه بار تبدیل کرده باشند پس شسته خشک  
 کرده میگویند بر روغن بادام چرب کرده استعمال نمایند اما غسل و وصول یعنی شستن ادویه  
 پس برای تبرید و یا تبدیل یا تطیف یا رفع حرارت حاصل از احراق یا رفع تبخیرات و غشیان  
 غسل در همان روغنی گفته و مشکج را که تازه کردن خواهند بظرفی کرده برف یا گلاب یا آب  
 بسیار سرد بر آن ریخته برهم زنند تا برف آب شود پس از روی آب روغن بردارند و اگر بسیار با  
 صلاح نیاید تکرار عمل سازند در روغن گاؤر اباد و غ کاؤر ترش جوش دهند و چین آرند و گندم  
 بر آن پاشند تا دوغ بسوزد در روغن بامیه غسل طیان گلی را که شستن خواهند در آب چهار  
 انگشت بالای اواید خیسایند برهم زده از پاچه که پاس صاف نمایند تا نه نشین شود و آنچه در نه  
 نشیند خشک کرده بکار برند غسل آب را و امک و سفیداج و تونیا و حجر الزنی و شادنج و یا قوت فز  
 و عقیق و لک و لاجورد و نحوهای دیگر را که خواهند بسیار نرم سوده یا ب مخلوط کرده را بظرفی گیرند و نه نشین  
 را باز سوده یا ب مخلوط کرده آب مخلوط را بهمان ظرف بگیرند و بچین نمایند و آنچه در آخر بنگرند و در  
 دی باقی ماند بپزند و سر آن ظرف را پوشند تا از بخار محفوظ ماند و نه نشین گردد پس صاف آب  
 بریزد و نه نشین را خشک کرده بکار برند و لاجورد و غیره منسول مغشی در دست برای معده بی غسل استعمال  
 کنند غسل سویت جو و غیره برای رفع نفخ و ترشی آن دودعه جو یا گندم یا غیره آنرا بریان کرده آب  
 شسته خشک کرده آس نموده با استعمال آرند یا آب جوشان بر پشت جو و امثال آن نیند و بکار  
 تاب آید پس آب سرد بر ریخته بردارند غسل شرج روغن گنجد را آب نمک بسیار برهم زنند و با نش  
 نرم جوشانند پس از آب نمک جدا کرده آب خالص بسیار برهم زنند و جوش داده آب دور کرده  
 بکار برند غسل صبر آسارون مقصب الذریره حب بلسان عود بلسان دارچینی سیلیم <sup>طیلب</sup>  
 مصطکی بسیار سیخ از خم جو زبوا از هر یک سه و نیم باشد افسنتین رومی ربع رطل نمکوب کرده در  
 دو رطل آب جوش دهند تا به نصف آید پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سایند و آب مذکور به  
 بادن انداخته بدست حرکت دهند و مخلوط آب را بکاس گیرند و نه نشین را همان آب مطبوخ همچنان  
 تکرار عمل نمایند چون در بادن غیر از رطل نماید بگذارند سه کاسه را بپوشند پس آب قحط آنرا بخز علقه



گرفته نشین را باز عفران ساییده همزوج کرده بظرف چینی کرده خشک ساخته نگاه دارند  
در شیشه یا ظرف چینی غسل مرد اسبج مرد انگ را با نمک هموزنش نرم ساییده آب که  
چهار انگشت بالای آن آید ریخته هفت روز بگذازند و هر روز سه بار بر هم زنند پس تجدید آب نمایند بتو  
و هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرد پس خشک کرده بکار برند غسل موم و زفت و عسبر  
پروا حد را که خواهند گذاشته در آب سرد ریخته بعد لخط چون منعقد شود از روی آب پروا دارند  
غسل نوره برای نصیفه دفع حرارت آن آنکه را بطرفی کرده آب بران ریخته بر هم زده آب  
مخلوط را با کاسه گرفته بگذازند تا نه نشین شود آب صافی آنرا بگیرند آب خالص در آن ریخته بر هم زنند  
و همچنین تا هفت روز تکرار عمل نمایند پس خشک نموده با شعله آرد و ستور آشامیدن  
ماء التیهد یا برای دفع حیات و مویه و صفراویه و نفیج سد و جگر و عروق و مقیه مساکات ماده  
عصینه الفع و دوا هست و باب را زیادند برای برقان سدی بهترین اودی و برای رفع تعفن  
رطوبات آنکه آب برگ کاسنی سبز مقلع الاسافل پاک کرده شده از گرد و غبار بپارچه را که بر  
شستن آن گرفته باشند بپیش شستن اجزای لطیفه مفتحه بورق که منبسط بر و هستند  
کم و نائل میگردد پس همچنان اگر حرارت قوی بود و الامروق کرده از چهل و پنج مثقال که شاتزده  
لونه نیم ماشه میشود یا کم فزاید به حسب حاجت تا نیم رطل برای تلین یا ترنجبین یا شیر خشت و استر به  
مناسبه و برای تفتیح شده جگر یا اودی مفتحه مثل سنگجین بزوری یا ساده و برای اخراج صفرا با اودی  
مسهل مانند بلبلات و برای لطیفه حرارت با شربت نیلوفر و شیر و برای درم جگر و برقان سدی  
با مغز قلو ش خیار شنبه بنوشانند و طبق ترویج یعنی تصفیه وی بر چهار نوع است اول آنکه آب افشوده  
اش شب در جامی بگذازند تا اجزای رقیقه از غلیظه تماند گردند پس آب رقیق آنرا صاف نموده بنوشند  
دوم آنکه بجز آنکه کوفته آبش افشوده باشد در پارچه صاف نموده بکار بند سوم آنکه از پارچه  
پهن یا از خیال رقیق الثقب بپالایند چهارم آنکه لظفی کرده بر آتش خفیف گذاشته کف که بر آید بردارند  
هرگاه چون شیر بریده شود فرو دارند و بکریاس پالوده بکار برند و آب برگ کاسنی سبز موق یا گلکند  
برای تب ریه که از احراق صفرا بود و با سنگجین برای اسهال و حیات عقیقه و حیات بارده و تیج



اطراف و استسقا و تقویت معده حاره و تفتیح سده بگردد و سبب زبغایت نافع و اگر با قدری بادیان  
و تخم کنوت جو شاییده بکار برند در اسهال و تفتیح اقوی بود و آب برگ کاسنی سرفه را که بسبب  
دوم خدب بگردد بود و مضرت و شربت نبفشه و شکر مصالح است و اگر برگش تازه پست نیاید و بتدریج  
مطلوب نبود پوست بخش را بقدر ضرورت ریزه کرده در عرق کاسنی و نحوه جوش داده با دویه مناسب  
مذکوره بنوشانند که فایده مقام آب کاسنی تازه است و دستور آشامیدن ما و الحیار برای قلع  
حمیات دموی و صفراوی حاده حاره و اخلاط محرقه صفراوی سوداوی و اسهال مره صفراوی که در  
معده و اما موجود بود و التهاب حشا و اخراج حصاة و ادرار بول و یرقان و تب و ق و تفتیح سده  
بگردد و رفع عطش و سرفه حار و تطیب مزاج و با وجود این منافع مستحیل البصر نمیشود بخلاف ما و القح  
آنکه خیار تازه را بتمامه یا آرد جو خمیر کرده شده باب شیرین گرفته شب در تنور یا در خاکستر گرم گذاشت  
صبح برآورده آتش افشوده بگیرند و از پانزده توله ناسی و چهار توله اورا با ترنجبین و شیرخت و مغز  
فلوس خیار شنبه و گل قند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیجات و نحوه با علی حسب حاجت بنوشانند  
و قوت اسهال و اطفای حرارت دم و صفرا و آب خیار رسیده زرد شده ترش تنها یا با شکر و انبه پخته  
از نار رسیده آن زیاده و دستور آشامیدن ما و القح یعنی آب کدو در منافع مانند آب خیار است  
بگیرند کدی شیرین در از نرم و تازه و تلخ نشده را در خمیر آرد جو گرفته بالای آن گل پاکیزه پیچیده و در تنور بخار  
برطابق یا خشت نهاده گذارند تا نیک بپخته شود پس گل و خمیر دور کرده زرش سورخ کرده آب لال  
آور ابدست بفشارند و با استعمال آرند و بقدر نیم رطل آن باد و درم و با شربت های مناسبه لطیفه اند  
شربت انار و غیره برای تسکین حرارت معده و بگردد و قلب و حمیات حاره و جمی و ق و اکثر امراض حاره  
حاده عجیب النفع است و با ترنجبین و شیرخت و مغز فلوس خیار شنبه و گل قند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی  
و هلیجات هر چه ضرور بود و قوت داعی با استعمال آرند و بیاعت لطافت خرد و در المزجه که صفراوی قوی  
بسا غالب بود مستحیل البصر میشود پس در چنین مزجه با ترشید استعمال باید کرد و اگر سرفه و غیره مانع  
بود با چیزیکه لطافت قوامش را کثیف کند مانند است جو بپزند و دستور آشامیدن ما و  
عقب التعلیل برای حمیات حاره که از درم معده و بگردد و با یرقان باشد و یا شکر



برای تحلیل اورام باطنی و امراض خشا و اسهال خلط مراری و تنقیه امعاء دفع معض و زحیر و درم مقعد  
 و استقار حار و مانند ما الهند باست و آب غیر مطبوخ آن بنایت مکی است و از غنیمت شنبیه اختر  
 باید که مهلت و دستور آشامیدن ما و البطح الهند می آید که تریز شیرین تر از گزین نوک  
 و درین زمانه و در آب از و جدا گردد پس آنرا صاف کرده با سکنجبین برآفتق سدد و او را بر بول و یرقان  
 مواد محرقه و اعانه بهر مضم و با تمر هندی برای جرب و حکم و مواد صفراوی و با غسل و زنجبیل برای  
 قطع بلغم و با شیرین برای امراض سودادی و با شیر خش و نحوه برای حیات حاره و دفع خلط رومی  
 الکلیفیه قلیل المقدار بنوشانند و مولود خون رقیق و بلغم شیرین است و مطب بدن و حرارت جگر و فساد  
 و اصلاح ضرر پس زود معده باردان به کلقت افتابی و غسل فرمایند و درمزا جیکه صفر بسیار غالب بود  
 از جهت لطافت مستحیل بصفر شود پس لازم است که با جمیع مواد موانع بدینند و بدانند که ما و امیکه ابتدا  
 تب را یک هفته نگذارد از استعمالش و بهم از استعمال دیگر فو که رطبه کثیر المائیه اختر از واجب دانند -  
 و دستور آشامیدن ما و الشا بهر مضم برای تنقیه و تقویت معده و امعاء تفتیح شده جگر و طحال و رفع  
 یرقان و جرب و حکم و فساد کسر حدت اخلاط محرقه حریره سودادی آنکه شاهتره تازه را کوبیده آب او را  
 صاف نموده با قدری هلیله رز که مصلح ضرر طحال است شب بجا گذاشته روز دیگر صاف نموده بقدر  
 شش مثقال بینی یا زده و ربع توله ناشست و پنج مثقال یعنی بست چهار توله و نیم داشته با سکنجبین و فی  
 و جوبت فقه بنوشانند برای تعدیل مواد سودادی و جرب با سکنجبین زردی یا ساده یا شربت عناب  
 و نحوه برای تفتیح سدد و تصفیه خون و برای مواد محرقه یا زنجبیل و شیر خش و مغز فلو و خیار شیرین و اگر  
 خواهند اجزای سهیل را مثل لیلیات و غار لیون و افیتمون و ترب سفید محوف و دب و نحوه داشته باشند  
 خسانده همانموده بنوشانند و جوبت سهیل قبل لیلیات از و بدو ساعت میل کنند و زنجبیل و شیرین  
 و مغز فلو و خیار شیرین و کلقت افتابی و برای بنفشه و غیره بحسب طاعت اضافه نمایند غذا خود و آب آش جوبت  
 یا تمر بحسب ضرورت بخورند و دستور آشامیدن ما و الشا این آنکه نار شیرین و ترش گرفته هر دورا  
 مع چیه افشوده آب هر دو گرفته از نیم رطل تا یک رطل با بست درم شکر خام برای صفرا و تقویت معده  
 و جوبت حار و صفراوی و یرقان و جرب و حکم صفراوی و لطیفای حرارت بنوشند و آب نار شیرین



در مزاج که صفرا غالب است و مستحیل بصفر میشود نهاند هندیل با بعضی ترشها و آتش بسدن آب را ترشترین باشند  
و نشاسته و خنثی و سردی و در غن با دام نیکرم کرده برای درد سینه و سرفه از اسرار کتب است و آب را ترشترین  
برای سوء القینه و استسقای کجی و زنی و برقان و سپرز و خفقان و سرفه عجیب النفع است و دست و آشیامیدن  
ما و السكر و آنرا جلاب هم گویند شیرینی است لطیف نایب سبب العسل را مزه در زبان حار برای امراض  
باز و هم مجوز بخلاف ما و العسل که نباید و او صاحبان لقوه و فالح و استرخای و غیره اگر بجای آب بر واقفان کنند  
ازین چه بهتر خصوصاً اگر فصل حار یا مزاج حار بود در لیکن سینه و طبع عجیب آنکه گریزد تکریر لطیف یک جزو دو  
سه جزو آب حل کرده بر آتش نهند و کف بردارند تا بقوام جلاب است و اگر غرض تبرید بود و استعمال برای امراض  
حاره یکجزو لعاب اسفند هم بنفشه اند و این برای صداع بفضله بسیار نافع بود و مطلق حرارت و سنگین عطش  
و طبع و اگر لعاب اسفند بمعرق بید مشک بکشد فستق میزند بدل و معده هم نفع بود و اگر در بار السكر کلاب  
خالص تازه نشتر مقدار معجوج کرده کسر حدت شیرینی شکر نمایند برای حدت حمی دفع حرارت و حرقت  
مثنائه و تبرید و تقویت معده و جگر و حجاب حاره و در مزاج که باعث غلبه صفرا خوف استخوانه او بصفر در معده  
بود و دندان آب بادی آمیزند که غلبه آب را باشند تا بر صفرا بنفشه اند و تشنگی بنشانند و چنین جلاب بهتر از آب  
نقطه بود زیرا که زود میگذرد و نقل نیار و دواء السكر و ما را الشیمه مرطوب زیاده بود درین حالت جای سنگین  
بر چنین تنبخت در زنده و در پهای حاده اگر قوت قوی بود جز ما را السكر چیزی نباید داد و اما صرح به صاحب النبی  
خیره و برای حمیات یا سرفه و ابلا و حصه و تب و دودم احتیاد تقویت اعضا و تنفس و جمع اعضا و ادار  
بول و عرق نافع بود و دستور نوشیدن ما و اللحم عرق است که از گوشت کشته غذائیت لطیف و مقوی دل  
و ارواح حیوانی و طبیعی و نفسانی در اضعاف که اگر امراض مزمنه و خوردن سهولات و نزف الدم و فصد و  
جماع عارض شده باشند و زاده کشته خون و در سرعت تقویت چیزی با و مقابل نیست خصوصاً اگر با قدر  
خمیر مزج کرد و باشند قوی ترین گوشتها درین امر گوشت بره یکساله بود و در بعضی امراض از گوشت  
بیک مرغ و کبک و تخم یا ترتیب میدهند و احسن آنکه لحیم بطور لحیم بر دوج سازند و دستور آن بر سه نوع است  
یکی آنکه گوشت بره فر به را از چربی و استخوان پاک کرده ورق ورق نموده و از چینی و انیسون  
و زنجبیل با دیان غنچه گل سرخ مصطکی رومی زیره کزانی قرص گلداره و عرق لسان الصانع و خونیان با سه عرق  
اسطوخودوس و روج عرق بنفشه الطیب و انیسون الطیب کوفی عاقر قرحا و خنثه الشدک گلاب و بنفشه عاقر



گفته که بعضی از اینها بحسب تقاضای وقت بران پاشیده و آب شیرین نوعی مهر بر بند که آب یکسان شود و  
 آب غلیظ گردد پس بر قرضه انبساط کرده گلاب خالص عرق بید ساده آب طلا آب عرق بهار عرق گاو زبان بر روی  
 آن شفاقل بهمن سرخ و سفید سافج هندی زرد بناد گل بنفشه گل گاو زبان آساردن گل یا بعضی یا زاید از  
 اینها موافق مقتضای وقت داخل کرده بعد از تهیبه عفران مشک عطر در بار چنه مازی بسنه عرق کشند دوم  
 گوشت بز غاله یا بره یکساله گرفته سفیدی از دور کرده سرخی را کباب ساخته اند روی کباب سنگین کرده اند که گلاب  
 بران بریزند و سرخ پوشیده بر سر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز نپخته بود آن آب از او  
 بردارند و گوشت را بغش از تباہ نری که دارد بگذارد و تری گوشت را دیگر بار یکوش عرق هندی چنه تر و خوشتر شود و قدری  
 نمک کشند و خشک و موافقت با استعمال اند و قضا و غیره این طریق را در تپق نوشته است سوم آنکه گوشت حلوان فریه را از  
 چربی و استخوان پاک کرده و گوشت سینه و ران فرایج و ماکیان فربه را بقدر ضرورت بقدر بخور و بریده بشیر طعم مانع  
 قدری نمک مصطفی دروایخته این گوشت را در دیگ نهد و دهن دیگر را بنجیر نمک کرده بر آتش نداشت نهاده لخط و بر خط  
 حرکت داده باشد تا سوخته نگردد و پس فشرده ای که از گوشت جدا شود بریزند اما صبح به صبح شفا را لا انتقام  
 و آبیکه بر گوشت جوشانیده بودند با قطره بنوشانند که نسبت به جرم گوشت بر اصل قوی لا ترو میرج التفتوت  
 که نسبت با رالحیم بنازل کمتر و در تر و محقق ششها و منافع مار الحیم نسبت و دستور استعمال مار الحیم یعنی آب بنجیر  
 برای مواد متحرکه شود و به وحدت مقدار و خا و در تطبیب اعضا و تبیین مجاری و از لاف مواد و تفتیه گرده  
 و بقیه شود و اسهال مواد متحرکه و دفع امراض سوداویه و امراض حار و جلا و غسل بغیر لغز و تلطیف و التفت  
 و تبیین مواد و التهابات بالغویا و آثار کلف و بشوریدن و فروغ و حرارت بگردد و صرع و جذام و جرب حکم دوار  
 افضل و حرقت بول و ضعف گرده و حصا و دیرقان و حمی دن و بیاعت رفت توام و لطافت خود و در قمر  
 میرده بعضی معقود و ناغذ میشود و منفصل که از دور بدن باقی ماند غذا را بدن میشود و بخلاف سایر مسهل و بجام  
 این مفتی المنفع و الاسهال است که بگزیده بره سرخ را غ چنم صمغ اللانج را که از ولادت او چهل روز یا  
 چند روز ازین گذشته باشد و تعلیف کما هو بخار و جو نیم گرفته خیساییده با سپوس آن و کشیده شود برگ  
 سپبول و شانه و خمازی و بلقیان بارده کرده هر روز وقت مغرب صد و هشتاد شقال شیر و راه در طبل  
 بود بحسب طبع شصت و هفت توله ششیش باشد ووشیده در دیگ سنگ با نفیره یا طلا سر تقامی دارا گل خوش  
 آتش نرم جوشانیده از آتش برده اشته بانزده شقال یعنی پنج توله و هفت و نیم مانه سبکچین مواد



و یک شقال اعنی چهار دیم باشد سرکه در آن ریخته چوب نجیر تر که اندک کوفته و پوست او باز کرده باشد تا متعلق شود بآه الجین از لبنیه و تیوینیه که در چوب انجیر است قوتیکه معین بر استعمال بود اگر چنانچه  
تائیسین طبع بنودیل و طیب بدن منظور بود چوب خلاف برهم زنند تا شیر بریده شود پس در کرباس  
صفیق انداخته جائی او زنند و درش ظرفی نهند تا صافی شود و آبش درین ظرف بچکبک شب در جای  
بگذارند که نه نشین گردد و صبح صفا نموده جوش دهند و کف بردارند هرگاه کف منقطع شود باز صاف  
نموده نو و شقال او را با سکنجبین افتیمونی سکنجبین ازده شقال تا پانزده شقال مخلوط کرده سه حصه  
نموده بیه دفعه نیم گرم بنوشند نیم ساعت تا یک ساعت مابین هر دفعه فاصله داده و در دفعه مواصفرا  
و به دفعه شند و جای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بار و یا معتدل باید استعمال کرد و غذا بعد چهار پنج  
ساعت تناول فرمایند و بزور سهل در روز قبل آن خود آب و در سائر ایام شور یا دخیلی پلا و دخیلی و غلات  
سودا که در قرا با و نبات در باب سفوف مذکور است و امراض سودای هر روز به آن استعمال  
و در دفعه سرد و امراض صفراویه بدو اینکه مناسب آنها بود استعمال نمایند و بعد عصر چهار روز یا چوب  
سهله موافقه بنوشند و افتیمون و قمر هندی با بسویه در بارالچین فیدایند صاف نموده نوشیدن  
در سهال سودا عدلی ندارد و از لبنیات و محوصات شربیه الحویته و حلویات و غذاهای غلیظه  
خجسته از لازم و افضل اوقات بر آن نشینش فصل بهیست و شیر بر از همه البان در مائیه و دهنیه و تیه  
بدرجه اعتدال است و بهمین وجه از جمله البان برای آنجا دوا را بچین مختار شده اگر چه بعضی اطباء آنجا ذ  
بارالچین را از لبن البقر تجویز کرده اند وقت عدم وجدان لبن الماعز یعنی شیر بز لبن البان یعنی  
شیر میش بسبب کثرت جنبیه خود ابرودا غلظت است و لبن لفاح یعنی شیر اشتر و لبن ایمان یعنی شیر  
خر اگر چه زیاده مائیت دارند مگر باعث غایت غسل و جلار و تلطیف خود صلاحیت آنجا دوا را بچین  
ندارد و لبن البقر یعنی بز که با بسبب کثرت دهنیت خود است و مستور آشامیدن لبن النساء  
برای تقویت و ترطیب مرغ و ترسیب حجره و دفع نجوایی و تقوی کتله غیشوم و دفع سل و دق و دیوست  
اسینه و سرقه و یا بس و سر سام و زنف الدم و نفث الدم با دویه مناسبه مانند شیر آلاخ است باید که  
اگر م نوشانند زیرا که بسبب کمال لطافت خود و فاسد میگردد و اگر از انسان ممکن بود ازین چه بهتر و از  
جوان صحیح المزاج و معتدل و خضر زائیده که غذای موافق خورده باشند هم قبل و هم عین استعمال آن بهتر

دوازدهمین از دوا و نبات  
دوم قیاد دیم او را زنی  
باز دوا که بقره  
اد در گشتی بکاشند و در  
گوش را دفع نمایند  
باین ادویه صافان ذوق  
نافع حرارت زائده  
با اعتدال از دوزخ  
سازد و اسکنند و بچین  
مستور



تروشار بان البان مذکوره را بايد که اخذیه لطیفه خفیفه مناسبه مرض تناول فرمایند و از غذا باقیقده  
 مذاخل تاخیر و سوء الهضم عارض نشود و از لبنیات و حموضات و عواض نفسانی و بدنی و غیره احتراز  
 در نزد فضل ششم در رموز و علامات جداول مع علامات عربیت و فارسی و هندی  
 و مذهبیت و طبعیت و مصلح و مصلح و بدل و ق قدر شربت و ح حار و ک  
 رطب و دب بارد و می یابس و مع معتدل و مکرکب القوی و آبدرجه اول و آبدرجه دوم و آب  
 بدرجه سوم و آبدرجه چهارم و بدانکه بعضی از ادویات که نسبت عربی یلفظ یونانی شته بودند باین  
 لفظ بخانه عربی تحریف کردند تا طایبان از تشویش و مردوباز مانند فاسد آنچه اطباء در هر درجه از  
 درجات اربعه سه مرتبه اول و وسط و آخر بحسب اقرار اختراع کرده اند فیزا التزام این امر بسیار  
 ضیق جداول و عدم اعتبار کلی و فائده معدیه باین معذورماندم و از اهتمام این امر محذور نیست  
 آنچه از قدر شربت هر ادویه که مقرر است نه مراد بآن نیست که همین قدر در هر امراض و اشخاص بلاد و باستانی  
 آرند بلکه مراد آنست که در بعضی جایزاده ازین نمهند تا مفری ترسانند و در بعضی جا کمتر ازین استعمال نمایند  
 که شاید در کمتر ازان موثر نبود بالجمله تفصیل تکثیر ازان ادویه باعتبار اختلاف امراض و اشخاص بلاد  
 و اقلیم مفوض بر رای طبیست و در تعیین قدر شربت ادویه فیما بین الاطباء اختلافها واقع شده است  
 که لا یخفی علی من بنظر الی کتبهم از برای آنکه بعضی به لحاظ ضعیف المزاج قدری منغین کرده اند و بعضی  
 به لحاظ قوی المزاج قدری از ان مقدار مقرر ساختند و گردی اقل مقدار را اختیار کرده اند که کمتر  
 ازان را موثر ندانستند و از جمعی که مقدار را اعتبار نموده اند که زیاد ازان استعمال نباید  
 نمود و برخی نسبت بامریه سابقه و جمع قیاس معتدل المزاج نموده قدری مقرر کرده اند و حق تعالی  
 بر مایه طیب حازق است و همچنین در بیان ماهیت و طبائع و درجات و خواص و ضرر و اصلاح  
 ادویات که باعتبار اختلاف اماکن و فصول اربعه و قیاس و تجربه شخصی و ان شخصی و بحسب اختلاف  
 اوصاف فلکی و امراض مختلفه و متغیر میشود در اقوال اطباء بسیار اختلاف واقع شده و لولا الاعتبار  
 بطریق حکمت و احاطه جمیع احوال بهراشیابا لها و علیها و فیها و منها خات است از دانه قدرت و امکان  
 نوع انسان ضعیف البنیان آنها مومن شان حضرت الحکیم المورث العالم الرحمن و لم یبلغ الکلام الی هذا المقام  
 فشرع فیما غایة المسؤل و اقصى المرام من ذکر الادویه المفردة المفروقه من الالف الی الیاء الی ترتیب

الحروف الهیئیه معجمه بحسب الترتیب المقصود من التمام الدلی لا انقطاع له ولا انقطاع



































۴  
 یکلایک دار و دوشان  
 وین و خلق نفسی یک  
 و تاجی چشم هر گشت  
 و دردم سسایان  
 قائل است اگر عدل آن  
 بعل ناید و چنین دوشال  
 سبب نیز قائل است و دفع  
 جز آن همان است که در دفع ضرر  
 است ۱۲ سفردات نامی

[illegible]











افعال و خواص	ت	ب	ص	حق	ط	م	ه	ت	ع
تفہیم لغت	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
تفہیم لغت	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
تفہیم لغت	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
تفہیم لغت	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
تفہیم لغت	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
تفہیم لغت	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
تفہیم لغت	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
تفہیم لغت	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱
تفہیم لغت	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
تفہیم لغت	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹
تفہیم لغت	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
تفہیم لغت	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷
تفہیم لغت	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
تفہیم لغت	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
تفہیم لغت	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
تفہیم لغت	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳
تفہیم لغت	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
تفہیم لغت	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱
تفہیم لغت	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
تفہیم لغت	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹
تفہیم لغت	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
تفہیم لغت	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷
تفہیم لغت	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
تفہیم لغت	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵
تفہیم لغت	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
تفہیم لغت	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳
تفہیم لغت	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
تفہیم لغت	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱
تفہیم لغت	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
تفہیم لغت	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹
تفہیم لغت	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸
تفہیم لغت	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷
تفہیم لغت	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶
تفہیم لغت	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵
تفہیم لغت	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴
تفہیم لغت	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳
تفہیم لغت	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲
تفہیم لغت	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱
تفہیم لغت	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰
تفہیم لغت	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹
تفہیم لغت	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸
تفہیم لغت	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷
تفہیم لغت	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶
تفہیم لغت	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵
تفہیم لغت	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴
تفہیم لغت	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳
تفہیم لغت	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲
تفہیم لغت	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱
تفہیم لغت	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
تفہیم لغت	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹
تفہیم لغت	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸
تفہیم لغت	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷
تفہیم لغت	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶
تفہیم لغت	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵
تفہیم لغت	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴
تفہیم لغت	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳
تفہیم لغت	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲
تفہیم لغت	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱
تفہیم لغت	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰
تفہیم لغت	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹
تفہیم لغت	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸
تفہیم لغت	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷
تفہیم لغت	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶
تفہیم لغت	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵
تفہیم لغت	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴
تفہیم لغت	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳
تفہیم لغت	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲
تفہیم لغت	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱
تفہیم لغت	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰
تفہیم لغت	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹
تفہیم لغت	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸
تفہیم لغت	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷
تفہیم لغت	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶
تفہیم لغت	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵
تفہیم لغت	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴
تفہیم لغت	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳
تفہیم لغت	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲
تفہیم لغت	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱
تفہیم لغت	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰
تفہیم لغت	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹
تفہیم لغت	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸
تفہیم لغت	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷
تفہیم لغت	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶
تفہیم لغت	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵
تفہیم لغت	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴
تفہیم لغت	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳
تفہیم لغت	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲
تفہیم لغت	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱
تفہیم لغت	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰
تفہیم لغت	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹
تفہیم لغت	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸
تفہیم لغت	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷
تفہیم لغت	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶
تفہیم لغت	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵
تفہیم لغت	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴
تفہیم لغت	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳
تفہیم لغت	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲
تفہیم لغت	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱
تفہیم لغت	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰
تفہیم لغت	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹
تفہیم لغت	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸
تفہیم لغت	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷
تفہیم لغت	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶
تفہیم لغت	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵
تفہیم لغت	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴
تفہیم لغت	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳
تفہیم لغت	۹۹۴								















افعال و نحو افعال

ع	ت	ث	ج	ح	ط	م	ه	ن	ج
۱۳۴	میلج	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۳۵	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۳۶	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۳۷	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۳۸	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۳۹	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۴۰	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۴۱	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۴۲	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی
۱۴۳	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی	بدرستی

بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی بدرستی



۲۱  
نصف اول

三

روزان لیست روزانه

روزگار

بسم الله الرحمن الرحيم

وہی کہ وہی

موسى بن جعفر

ابو عبد الله محمد بن

در این روزها

الحمد لله

[illegible]























[illegible][illegible]







[illegible]







[illegible][illegible]



۴۳۳	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۳
۴۳۴	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۴
۴۳۵	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۵
۴۳۶	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۶
۴۳۷	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۷
۴۳۸	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۸
۴۳۹	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۳۹
۴۴۰	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۰
۴۴۱	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۱
۴۴۲	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۲
۴۴۳	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۳
۴۴۴	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۴
۴۴۵	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۵
۴۴۶	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۶
۴۴۷	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۷
۴۴۸	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۸
۴۴۹	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۴۹
۴۵۰	ع	خیری	شیر	ه	م	ط	مض	مصحف	ب	ق	افعال و خواص	۴۵۰











له داریا  
 فرید بستمیه  
 مقعد بنوعه و چند  
 متا آجما زاید  
 رطوبت که از ضعیف  
 باشد در اصل نماید  
 و الا نرسد از ۱۲  
 این مقدار است  
 اسکندریانی

[illegible]































[illegible][illegible]















این کتاب را  
 بنام مال سیرت  
 سائید و مکرر  
 جزئی از این کتاب  
 عذر از غایت  
 مایه نایب  
 پروردگار  
 نورانی  
 نورانی

باب بیستم در مقام

[illegible]

三

3

3

三

三

10























۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



















[illegible]



















# اقفال و خواص

## اقفال و خواص

ط

م

ه

ف

ع

اگر کار در این اوقات کردی که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حرام

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حرام

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حلال

•

•

•

•

•

•

•

•

•

در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید که در وقت روزگار بدست آید

حرام

•

•

•

•

•

•

•

•

•



[illegible]



[illegible]

مجلس فیاض







三

2

16

...

54

二

二

五

5































اعلان

جمع صاحبان

اہل مطابعت و

تاجران کتب کچھ دست

میں گذارش ہے کہ یہ کتاب بہ

مثل و لاجواب مفید بہ خاص و عام

مفردات نامہ صری نام کا حق تصنیف و تالیف

کو حاصل ہے تاجرین و شائقین کی استدعا پر

نیا زمنہ نے چھپوای طالبان علم طب کی

مدت کے بعد آرزو برآئی ہے قیمت بھی صرف

بلا معمول ڈاک قسدار پائی ہے اس قدر

کوئی صاحب قصد طبع نہ فرمائیں تو بڑے

نفع کے لئے نقصان کثیر نہ اوٹسائیں

المستتر

مرزا عنایت علی بیگ

عنایت

لکھنؤ





